

افسیان

بخش پنجم

خادم خدا  
فیروز خانجانی

کلیسای ایران



در جلسه‌ی قبل پیرامون عمل خدا در مسیر بهبود شناخت و درک کلام صحبت کردیم و آموختیم که خدا چگونه ما را وارد قلمرو شناخت نموده است؛ قلمروی که به خودی خود برای آدمی دست نیافتنی است ولی خدا آن را در مسیح در دسترس ما قرار داده است. همچنین آموختیم که این شناخت مختص شاگردان مسیح است و نه تمام مسیحیان.

امروزه در دنیای مسیحی افراد بی‌شماری هستند که خود را ایماندار می‌دانند. بیش از دو میلیارد نفر خود را به اشکال گوناگون به مسیح منتسب می‌کنند ولی شناختی که مورد نظر کتاب مقدس است تنها به کسانی اختصاص دارد که شاگردان عیسی مسیح هستند. **تفاوتی بزرگ بین مسیحی بودن و شاگرد مسیح بودن است.** این را به یاد داریم که خداوند به کسانی که او را باور کرده و به وی ایمان آورده بودند گفت اگر در کلام من بمانید حقیقت را خواهید شناخت. انجیل یوحنا می‌گوید بسیاری به مسیح ایمان آوردند ولی مسیح به آنها ایمان نداشت! دعای ما این است که از کسانی باشیم که مسیح به آنها ایمان دارد و نه اینکه فقط ما به مسیح ایمان و او را باور داشته باشیم. در چنین شرایطی خواهیم توانست از رازهای خدا مطلع شده و به شناختی که مسیح برای شاگردان خود در نظر گرفته، دست یابیم؛ به همان «من مخفی» که برادر برانهام راجع به آن صحبت کرد و تنها ویژه‌ی شاگردان است.

در کلام خدا آمده است: «شهادت را به هم ببیچ و شریعت را در شاگردانم مختوم ساز.»

(اشعیا ۸: ۱۶).

در زبان عبری فعل «به هم پیچیدن» یا «صرر» به معنی «تنگ کردن» هم می‌آید. اگر واژه به واژه ترجمه کنیم، چنین می‌شود: «گواهی را تنگ کن، آموزه را در کسانی که از من یاد می‌گیرند مهر ساز.» جالب این است که این گواهی و آموزه مخصوص کسانی است که از خدا یاد می‌گیرند و برای کسانی است که شاگردان خداوند عیسی هستند. آری، کسانی به منبع زندگی دسترسی دارند که از راه تنگ شده باشند و آنها شاگردان مسیح هستند. کسانی

که بر خلاف جهت دنیا حتی بر خلاف جهت کلیساها می‌توانند حرکت کنند، چون من مخفی که در قدس الاقداس مخفی شده، غذایی است که مختص شاگردان عیسی مسیح می‌باشد.

مسیح این خوراک را به کسانی می‌دهد که او و کلامش را محترم می‌دارند. چگونه خدایی که می‌گوید: «آنچه مقدس است، به سگان مدهید.» (متی ۷: ۶) می‌تواند همه را وارد حریم شناخت کند و هرچه را که در وجود خود دارد به همه دهد. افراد باید قدر کارهایی که خدا انجام می‌دهد را بدانند و حاضر باشند که از راه تنگ عبور نمایند. ما در دنیایی بی‌ثبات و رو به زوال زندگی می‌کنیم و مسیح تنها راه عبور از نابودی و فنا به سوی هستی و بقاست.

پذیرش جایگاه شاگردی و داشتن یک مرجع ثابت در زندگی بسیار ضروری است. شاید بپرسید: چرا؟ چون دنیا دائماً در حال تغییر است. هر روز مودی تازه وارد می‌شود؛ طرز فکرها عوض می‌شود و با پدیده‌های جدیدی روبرو هستیم. تعاریفی که مردم و حتی دانشمندان از دنیا ارائه می‌دهند نیز در حال تغییر است لیکن همزه یا نقطه‌ای از کلام خدا زایل نخواهد شد. به عنوان مثال زمانی مردم فکر می‌کردند دنیا بسیار کوچک است. در قرون وسطی تصور عام این بود که خورشید دور زمین می‌گردد و زمین مرکز عالم است. اگر کسی امکان پرواز داشت، می‌توانست به قلمرو الهی دسترسی پیدا کند. در ماجرای برج بابل ما این داستان را می‌بینیم. آدمی سعی می‌کند به قلمرو خدا یعنی به آسمان دسترسی داشته باشد. زمانی که یوری گاگارین به فضا رفت بسیاری از مسیحیان بحران زده شده بودند چون فکر می‌کردند که خدا در آن فضا یعنی در کهکشان است و هنگامی که یوری گاگارین وارد این فضا شد و گفت من خدا را ندیدم خیلی‌ها دچار مشکل شدند که چطور می‌شود آدم به آسمان برود و به خدا نرسد؟! اینها مسائلی هستند که آن موقع مطرح بود.

جهان بینی نادرست، هر آدمی را با مشکل مواجه می‌سازد لیکن با گذر زمان افراد بسیاری فکر می‌کردند که دنیا از آنچه تصور می‌کردند خیلی بزرگ‌تر است. آنها متوجه شدند که زمین، مرکز دنیا نیست و خورشید به دور زمین نمی‌گردد بلکه زمین به دور خورشید می‌گردد و این

مسائل بر دیدی که بشر نسبت به خود داشت تأثیرگذار بود. خیلی از اطلاعاتی که ما داریم و در ناخودآگاه ما حک شده و در نگرشی که نسبت به خود و اطرافمان داریم تأثیرگذار است.

با پیشرفت علم دانشمندان به این نتیجه رسیدند که این عالم ممکن است تنها قسمت کوچکی از یک مجموعه‌ی بسیار بزرگ باشد. جهان، بسیار پهناور است ولی این که ممکن است زیر مجموعه‌ی مجموعه‌ای بزرگ‌تر باشد نیز در نگرشی که انسان نسبت به خود دارد تأثیرگذار است. همچنین از منظر سنجش امروزی زمان، دانشمندان متوجه شدند که دنیا میلیاردها سال پیش به وجود آمده است. با توجه به این نظریه، هشتاد یا نود سال میانگین عمر انسان‌ها در مقیاس میلیاردها سال بسیار بسیار ناچیز است. دانش امروزی به ما آموخته که آدمی بسیار کوچک‌تر از آن است که تصور می‌کند و زمانی که به ابعاد و گستره‌ی جهان هستی توجه می‌کنیم، درمی‌یابیم که نه تنها کوچک هستیم بلکه از نظر زمانی هم بسیار ناچیز می‌باشیم. با توجه به محاسبات زمینی میلیاردها سال است که این جهان وجود دارد.

بعضی از پیروان فرضیه‌ی فیزیکی طناب‌ها، این احتمال را مطرح می‌کنند که شمار بسیار بالایی از جهان‌ها وجود دارد. بر اساس این فرضیه دنیای ما که دانشمندان به آن «universe» می‌گویند زیر مجموعه‌ی مجموعه‌ی بزرگ‌تری است که به آن «multiverse» می‌گویند که به معنای جهان چندگانه است. هرچند این مسائل در حد فرضیه است ولی به نظر می‌رسد هرچه زمان سپری می‌شود، علم انسان را کوچک‌تر و کوچک‌تر می‌کند.

هنگامی که خدا گوشه‌ی کوچکی از جهان را به رؤیت داود رسانید و به او نشان داد که قلمرو هستی چگونه است، مرد خدا از خدا چنین می‌پرسد: «چون به آسمان تو نگاه کنم که صنعت انگشت‌های توست، و به ماه و ستارگانی که تو آفریده‌ای، پس انسان چیست که او را به یادآوری، و بنی آدم که از او تفقد نمایی؟» (مزمور ۸: ۳-۴). پرسش داود پادشاه در زبان عبری جالب است چون از دید او جایگاه بشری در این نظام بزرگ بسیار سؤال برانگیز است. داود

می‌گوید: «مگر انسان هر چند بزرگ باشد، چه جایگاهی دارد که تو وی را به یاد آوری و بنی آدم که به شمار آوری.» اصلاً ماهیت انسان در این مجموعه‌ی بزرگ چیست؟

سؤالی که داود مطرح می‌کند بسیار غنی است. حقیقتاً ماهیت و جایگاه آدمی چیست؟ چرا انسان اینجا حضور دارد؟ داود از افراد بسیار بزرگ، انسان‌های معروف و پادشاهان و بزرگان جامعه نام می‌برد. امروزه افراد بی‌شماری در زمینه‌های مختلف در دنیا مطرح هستند. افرادی مانند انیشتین و دیگران، اصلاً ماهیت وجودی این افراد بزرگ در مقابل عظمت این دنیا چیست؟ به قول داود، مگر بنی آدم چیست که او را به شمار آوری؟

زمانی که یکی از جانشینان داود که می‌تواند سلیمان باشد یا عزیا، من شخصاً معتقد هستم نویسنده‌ی کتاب جامعه عزیا است، به اوضاع دنیا نگاه می‌کند، به کوچکی و پوچی بشر پی می‌برد. این سؤال برای او نیز مطرح می‌شود که آدمی در این جهان چند میلیارد ساله، در این کیهان پهناور که گوشه کوچکی از آفرینش خداست چه جایگاهی دارد؟ زمان به اندازه‌ای طولانی است که عمر بشر در آن گم می‌شود.

این پادشاه در جامعه ۲:۱ می‌نویسد: «باطل اباطیل، باطل اباطیل، همه چیز باطل است.» یا به فارسی امروزه: «پوچی در پوچی، پوچی در پوچی آری همه پوچ است.» این نتیجه‌گیری شخصی است که در زندگی متمکن، صاحب تاج و تخت و امکانات عالی بود. سلطنت خوب است؛ بسیاری رسیدن به این جایگاه را دوست دارند. اصلاً بسیاری از مشکلات در جامعه یا حتی در کلیسا به همین دلیل است که افراد دوست دارند جایگاه داشته باشند. پول! نویسنده‌ی جامعه چه سلیمان باشد چه عزیا بسیار ثروتمند بود. شهرت، آسایش و تجمل! در واقع هر چیزی که آدمی در آرزوی آن زندگی خود را سپری می‌کند. هرآنچه آدمی به خاطرش تلاش می‌کند. او همه چیز داشت، ولی به این نتیجه می‌رسد که تمام آنها پوچ است.

بسیاری از نویسندگان سده‌ی بیستم نیز زمانی که نگرش دانشمندان دنیا تغییر کرد، دچار پوچی‌گرایی شدند. کسانی که ادبیات خوانده باشند، می‌دانند نویسندگان به گروه‌های مختلفی

تقسیم می‌شوند. گروهی مانند آندره ژید (نویسنده‌ی فرانسوی) به لذت‌گرایی روی آوردند. آنها می‌گفتند اگر خدایی وجود نداشته باشد و دنیا به این شکل باشد که الان دانشمندان دارند تعریف می‌کنند پس باید به لذت‌گرایی روی آورد چون وجود آن دیگر مفهومی ندارد. بنابراین آدمی باید خوش باشد چون عمر انسان به اصطلاح دو روز است و فردا می‌میرد بهتر است هر چه به ذهنش می‌رسد انجام شود.

دسته‌ای مانند ژان پل سارتر و سیمون دوبوار به این نتیجه رسیدند که انسان باید دنیا را بازسازی کند؛ چون دنیا خلق نشده است و انسان باید جایگاه خالق را داشته باشد. چندی پیش در کشور سوئیس یا آلمان یک شخص دو جنسه بچه‌ای به دنیا آورد. با توجه به اینکه بر مبنای دو جنسیتی بودن، هیچ تعریفی از خود نداشت مُصر بود که فرزندش هم نه دختر باشد نه پسر! خوشبختانه قانون نپذیرفت و بچه را به عنوان پسر ثبت کرد. افرادی هستند که قبول نمی‌کنند فرزندشان دختر باشد یا پسر. می‌گویند این تعریف از گذشته به جای مانده است! بگذارید بچه خودش را تعریف کند و تصمیم بگیرد دختر باشد یا پسر. دلیلش این است که افرادی مثل ژان پل سارتر و سیمون دوبوار و ... کاری کردند که بشر فکر کند باید خود و جامعه‌اش را خلق کند. خیلی اوقات در جوامع غربی بحث مهندسی اجتماعی مطرح است و می‌گویند ما باید انسان و جامعه را مهندسی کنیم. مثالی برای شما بزنم. چندی پیش دولت فرانسه اعلام کرد ما از خانواده‌ها پشتیبانی می‌کنیم ولی نه از نهاد خانواده. چرا؟ چون نهاد خانواده از دید آنها پدیده‌ای است مربوط به گذشته. تقریباً ده روز پیش خانواده‌ای را از فرانسه اخراج کردند. این مسئله با اعتراض مردمی روبرو شد. رئیس‌جمهور فرانسه، کار ندارم که فرد خوب یا بدی است، گفت: «حاضرم دختر پانزده ساله‌ی این خانواده که مشغول تحصیل در مدرسه بود را به فرانسه برگردانم ولی خانواده‌اش را نه.» این نشان می‌دهد که او نیز به نهاد خانواده اعتقادی ندارند.

جمعی دیگر مانند کافکا، کامو و صادق هدایت به نوعی ناامیدی و پوچ‌گرایی روی آوردند. زندگی برای آنها کاملاً بیخود بود. نه می‌خواستند از جهان لذت ببرند نه اینکه آن را بازسازی

و خلق کنند. زمانی در تهران در محافل به اصطلاح روشنفکری هر خانمی که می‌خواست ادای روشنفکران را در بیاورد حتماً خود را متأثر از مسخ کافکا، سقوط کامو و آثار صادق هدایت معرفی می‌کرد. نمی‌دانم واقعاً خواننده بودند یا اینکه صحبت پیرامون آنها مد بود ولی به هر صورت آنها پیرو آخرین مد بودند.

از این شوخی گذشته، برای کسانی که به این دریافت نائل شده بودند که دنیا پوچ است، وضعیت بسیار دردآور بود. بحث این نبود که بخواهند در محافل اجتماعی خود را مطرح کنند بلکه آنها دغدغه داشتند و می‌دانیم که صادق هدایت نهایتاً ترجیح داد که بیشتر وقتش را در این دنیای پوچ سپری نکند و چند بار دست به خودکشی زد تا اینکه متأسفانه موفق شد.

حدود پانزده سال پیش در فرانسه پسر نوجوان پانزده ساله‌ی خوشفکر و بسیار حساس از تمام فیلسوف‌ها پرسید که قرار است دنیا چه شود؟ ولی با اندیشیدن در پاسخ‌های دریافتی تصمیم گرفت که خودکشی کند. او گفت: «دنیایی که شما به تصویر کشیده‌اید ارزش زندگی کردن ندارد.» برای افرادی مثل کافکا، کامو و صادق هدایت تنها مد مطرح نبود بلکه درک‌شان از دنیا باعث ناامیدی آنها شده بود. خوشبختانه این وضعیت برای شاگردان مسیح متفاوت است. تأکید می‌کنم: **برای شاگردان مسیح**. چون ما امید داریم؛ یک امید زندگی بخش که تنها مختص شاگردان عیسی مسیح است. کلام خدا در رساله‌ی پطرس از امید زندگی بخش صحبت می‌کند. اکنون ادامه‌ی آیات افسسیان (آیه ۹ ی) را می‌خوانیم:

«چونکه سرّ اراده‌ی خود را به ما شناسانید، برحسب خشنودی خود که در خود عزم نموده

بود.»

خدا ما را وارد قلمرو شناخت خود کرد. وقتی صحبت از شناخت می‌شود به داستان باغ عدن و دو درخت کاشته شده در آنجا برمی‌گردیم، یعنی درخت حیات و درخت شناخت نیک و بد. آموختیم که درخت واقعی شناخت همان درخت حیات بود. در اشعیا وقتی بحث عمانوئیل مطرح می‌شود صحبت از پسری به میان می‌آید که خامه و شیره می‌خورد تا به شناخت نائل

شود. شایسته است بپرسیم این پسر به چه دلیل باید به شناخت برسد؟ کلام می‌گوید تا اول: بدی را ترک کند و دوم: نیکویی را برگزیند.

کسانی که کتاب مکاشفه‌ی برادر فرانک یا جزوات برادر برانهام یا بحث مکاشفه برادر بهروز را دنبال کرده باشند، می‌دانند که از یک پسر نرینه صحبت می‌شود و این پسر نماد کلیسا و همان برگزیدگان است. در اشعیا می‌گوید از خامه و شیره می‌خورد تا به شناخت نائل شود و این شناخت باعث می‌شود تا بدی را ترک کند و نیکویی را برگزیند.

در بُعد زمانی خامه و شیره نماد هستند. در ترجمه‌ی فارسی آمده است کره و عسل که عسل ترجمه درستی نیست و دقیق‌تر آن است که ترجمه کنیم، «خامه و شیره». آیا می‌دانید خامه چطور تولید می‌شود؟ خامه نماد جدایی از بدی است، در حالی که شیره فرآیند زندگی درخت و میوه‌اش است و شیرینی مشارکت با خدا را تداعی می‌کند. شما باید این بخش مکاشفه را به اشعیا ربط دهید.

در اینجا تصویر معکوسی از داستان باغ عدن داریم. در باغ عدن آدم و حوا از درخت شناخت نیک و بد خوردند، وارد گناه شده و از مشارکت با خدا رانده شدند. در جلسه‌ی قبل توضیح دادم که آن دو از دید خدا مخفی شدند یا به قولی خدا نگاه خود را از آنها برداشت. یعنی در فضایی قرار گرفتند که خدا نگاه خود را از آنها برداشت و به همین دلیل خدا می‌گوید: «ای آدم کجایی؟» ولی زمانی که این پسر از خامه و شیره می‌خورد، دوباره وارد مشارکت الهی می‌شود. یعنی خوراک روحانی و شناختی که خدا به برگزیدگان می‌دهد به آنها کمک می‌کند که از بدی پرهیز و از آموزه‌های نادرست و دروغین دوری کنند و به راستی بپیوندند و زمانی که در راستی هستند می‌توانند از حضور شیرین خداوند برخوردار شوند.

دست‌اندازی به درخت شناخت نیک و بد باعث شد، آدم و حوا دور شوند و بدی در دنیا غالب گردد در حالی که تجربه یا شناختی که «پسر ذکور» به دست می‌آورد، به او کمک می‌کند از بدی دور شده و از شیرینی مشارکت، یعنی از بودن با خدا، متلذذ شود. عمانوئیل یعنی خدا

با ما. خدا این نقشه‌ی خوب را از پیش در خود عزم نمود. به همین دلیل این نقشه از دید دنیا پنهان است. این که خدا دوباره ما را وارد مشارکت با خود کند و کنار ما قرار گیرد نقشه‌ی او بوده که قبل از بنیاد عالم در خود مخفی کرده بود و به همین دلیل دنیا نمی‌تواند آن را ببیند. هر چند صحبت مجدد راجع به جزئیات، زمان شما را خواهد گرفت لیکن تنها به ذکر این نکته می‌پردازم که در زبان یونانی می‌شود این قسمت را به دو شکل برگرداند؛ ۱. خدا در خود یعنی در ذات خود این را عزم کرد. ۲. خدا در او یعنی در مسیح. برای افرادی که به تثلیث عددی معتقدند این آیه در دسرافرین است، به همین علت بسیاری ترجمه می‌کنند «خدا در خود» ولی در اصل این معنی دوگانه وجود دارد که «خدا در خود یا خدا در مسیح».

با توجه به اینکه ما به کتاب مقدس ایمان داریم و با توجه به اینکه خدا درباره‌ی مسیح در اشعیا می‌گوید: «من او هستم.» (آنی-هو) پس این چنین ترجمه می‌کنیم: «خدا در خود یعنی در مسیح که همانا کلام است، عزم کرده بود.» نقشه‌ای که خدا برای دنیا و ما در نظر گرفته در درون ذات خدا ریشه دارد. پس دریافت آن بسیار مهم است. شناخت سِرّ نقشه‌ی خدا باعث پوچ شدن نقشه‌ی دشمن می‌شود.

در زمان اشعیا مردمان یهودا نگران نقشه‌های پلید پادشاهان مختلف بودند؛ پادشاهانی که می‌خواستند خاندان داود را نابود کنند. پادشاه اسرائیل و پادشاه دمشق با هم متحد شده بودند تا پادشاه یهودا را سرنگون سازند. بحث این بود که چه خاندانی باید جانشین خاندان داود شود و این باعث نگرانی مردم می‌شد.

امروز هم در فیسبوک به وضوح می‌بینیم که بسیاری از افراد و گروه‌ها به دنبال آن هستند که کلیسا را ریشه‌کن کنند. افرادی که به هر نحوی قصد مطرح کردن خود را دارند و سعی می‌کنند تا با ایستادن در برابر خادمان خدا و زیر سؤال بردن آنها اسم و رسمی برای خود دست و پا کنند. آنها ناخواسته و از روی طمع و شاید هم خواسته و هدایت شده در مسیر منقسم نمودن بدن خداوند و ایجاد تفرقه بین ایمانداران و به بیراهه کشانیدن کلیسا گام برمی‌دارند.

اشعیا به جای نگرانی از آینده می‌گوید پسر از خامه و شیره خواهد خورد و قبل از اینکه ترک نمودن بدی و برگزیدن خوبی را بداند، دو پادشاهی که تهدید می‌کنند از بین خواهند رفت. این یعنی زمانی که کلیسا از خوراک روحانی درستی تغذیه کند قدرت و انرژی لازم برای جدا شدن از گناه را خواهد یافت و بدین شکل از شیرینی مشارکت با خدا بهره‌مند و تمام نقشه‌های دشمن را پوچ و آبتَر خواهد ساخت.

نباید به دنبال این باشیم که دشمن دارد به چه چیزی فکر می‌کند. اینگونه تمام وقت و نیروی خود را صرف پیدا کردن نقشه‌ی دشمن می‌سازیم و دیگر توانی برای شناخت طرح خدا و انجام آن نخواهیم داشت. کلام خدا می‌گوید زمانی که از خامه و شیره بخورد و قبل از اینکه ترک نمودن بدی و برگزیدن خوبی را بداند دشمنانش نابود خواهند شد. باید وقت خود را اختصاص دهیم به اینکه به نقشه‌ی خدا پی ببریم چون نقشه‌های شیطان گرچه متنوع می‌باشند اما کلیتی یکسان دارند که همانا دور کردن مردم و ایمانداران از نقشه‌ی خدا و کلام اوست.

حال، این نقشه‌ی درونی خدا چیست؟ درآیه‌ی ۱۰ می‌خوانیم:

«برای انتظام کمال زمان‌ها تا همه چیز را خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه بر زمین است،

در مسیح جمع کند، یعنی در او.»

شاید از دید دانشمندان این روند فروپاشی جهان پیرامونی ما در حدود پنج میلیارد سال دیگر ادامه داشته باشد، اما کلام خدا برای این رویداد روند متفاوتی را در نظر می‌گیرد؛ روندی که با پیش‌بینی دانشمندان سازگار نیست. در آیه می‌خوانیم که همه چیز در بی‌نظمی فرو نخواهد رفت و صحبت از این موارد است: ۱. انتظام کمال زمان‌ها. ۲. ریاست مسیح بر هر چه در آسمان و زمین است.

ترجمه این آیه دشوار است و به جرأت می‌توان گفت که یکی از سخت‌ترین آیات کتاب مقدس می‌باشد، چون پولس یکسری از مسائل عمیق را در یک عبارت کوتاه بیان کرده است.

- خدا دنیا را نیافریده تا نابود شود.

- خدا ساعت‌ساز نیست که ساخته‌ی خویش را به حال خود رها کرده باشد، بلکه بر خلاف تصوّر مردم دنیا خدایی است که تاریخ را به شکلی خاص به پیش می‌برد. البته به شکلی که انسان‌ها نمی‌توانند آن را ببینند.

انسان برای کوچک‌ترین کاری که انجام می‌دهد تبلیغات می‌کند تا جلب توجه نماید ولی خدا گاهی از مسیرهای مخفی تاریخ استفاده می‌کند تا دنیا را به سمت کمال زمان‌ها که زمان ظهور پسران خداست، هدایت نماید. او برای این کار از افراد مختلفی در طول تاریخ استفاده کرده است و این افراد باید جایگاه خود را در نقشه‌ی خدا پیدا می‌کردند.

خدا از ابراهیم خواست که با او راه رود تا به کمال رسیده، هدفی را که برای آفرینش او در نظر داشت برایش آشکار سازد. می‌گوید با من همگام شو تا کامل شوی. خدا برای دعوت ابراهیم از این عبارت استفاده کرد «لح لّخه» یعنی «به سوی خود برو». زمانی که خدا به ابراهیم می‌گوید روانه شو، در واقع می‌خواهد تا او به سوی خود برود. ابراهیم هم مثل سایر انسان‌ها در باغ عدن تعریف خود را از دست داده بود و شیطان اطلاعات غلطی را وارد وجود او کرده بود.

می‌دانیم که این اطلاعات غلط از طریق درخت ممنوعه وارد بشریت شد و به همین دلیل انسان‌ها کارهای اشتباهی انجام می‌دهند و نهایتاً هیچ وقت قلباً راضی نیستند. به همین دلیل خدا گفت به سوی خود برو؛ به سوی جایگاهی که من در نقشه‌ی آسمانی خود برای تو در نظر گرفتم. این چنین بود که ابراهیم ماهیت مفقود خود در نقشه‌ی خدا را یافت. او موفق به این کار شد چون خود را با پیغام زمان هماهنگ ساخت.

موسی چطور جایگاه خود را در نقشه‌ی خدا پیدا کرد؟ موسی هم با ترک مصر با نقشه‌ی خدا هماهنگ شد. مصر، نماد دنیاست. بین‌النهرین نیز نماد مذهب است. ممکن است الان به مصر بروید و اصلاً اسمی از موسی نبینید چون نام او از تمامی اسناد مصر پاک شده ولی نام موسی برای همیشه در کتاب مقدس ثبت است. او نیز همچون ابراهیم جایگاه خود را در نقشه‌ی خدا پیدا کرد و ماندگار شد.

روت نیز با ترک موآب، با پیغام عصر خود هماهنگ شد. به خاطر همین جایگاه خود را در نقشه‌ی خدا یافت و در نسب نامه‌ی مسیح نیز نامش ذکر شده است با وجود اینکه زنی خارجی بود. عیسی هم که رسالت خود را به خوبی می‌دانست، در بیرون از دیوار اورشلیم مُرد تا جایگاه خود را در نقشه‌ی خدا پیدا کند.

خدا از طریق پیغام امروز، نقشه‌اش را برای ما بازگو می‌کند. در پیغام است که این نقشه را تجربه می‌کنیم و به سوی آینده‌ای که برای ما در نظر گرفته، گام برمی‌داریم. ما افرادی مانند اسماعیل، عیسو را می‌بینیم که از نسب‌نامه‌ی مسیح خارج شدند در حالی که بسیاری در چهارچوب نقشه‌ی خدا باقی ماندند. **افرادی که با پیغام عصر خود هماهنگ می‌شوند، می‌توانند در نقشه‌ی خدا باقی بمانند، حتی اگر ضعف داشته باشند.** یعقوب ضعف داشت. او دروغگو بود لیکن چون اراده‌ی خدا را درک کرد و آن نادیده را بدید، به سمت جایگاهی که برایش در نظر گرفته شده بود حرکت کرد و به اسرائیل تبدیل شد.

نقشه‌ی خدا حکم می‌کند که به سمت نابودی نرویم بلکه به سوی انتظام کمال عصرها. درست است که ما در اول جامعه می‌خوانیم باطل اباطیل ولی باز می‌خوانیم که برای هر چیز فصل و زمان معینی است. به عنوان مثال زمانی برای تولد، زمانی برای مرگ، زمانی برای کاشتن، زمانی برای درو کردن. حتی مسیح نیز می‌دانست که زمانی برای مرگش خواهد بود چنانکه زمانی برای قیامش. واژه‌ای که در زبان عبری به کار رفته بر زمان‌های معین دلالت می‌کند. در زبان یونانی دو واژه برای زمان به کار رفته است: «خرونوس یعنی زمان معمولی» و «کایروس یعنی زمان معین و مناسب».

بیشتر مسیحیان می‌دانند که مسیح روزی برخواهد گشت. در اعتراف‌نامه‌ی اغلب گروه‌های کلیسایی و فرقه‌ها بحث بازگشت مسیح وجود دارد اما تنها شاگردان او می‌توانند همانند ابراهیم، زمان معین را تشخیص دهند و مانند وی به سوی تعریف خود در نقشه‌ی خدا گام بردارند.

شاید همه می‌توانند فرآیند زمان را ببینند ولی تنها شاگردان می‌توانند فصل‌ها و زمان‌ها را تشخیص دهند.

اکنون خدا به ما می‌گوید که همچون ابراهیم به سوی خود برو یا «لح لحه» یعنی به سوی تعریفی که در نقشه‌ی من داری حرکت کن، نه به سوی نقشه‌ای که انسان‌ها برای تو دارند؛ نه به سوی جایگاهی که خودت برای خودت تعیین کرده‌ای. همه چیز در آفرینش جایگاهی دارد. زمانی که با خدا هماهنگ می‌شویم حتماً این جایگاه را خواهیم یافت.

پسر و دختر ابراهیم کسی است که این جایگاه را یافته و به سوی انتظام عصرها حرکت کند. در غیر این صورت رفتار و معیار سنجش بر اساس جهان‌بینی پوچ‌گرایی خواهد بود. بر اساس این جهان‌بینی انسان‌ها نگران آینده می‌شوند. گاهی ایمانداران به خاطر ظواهر دنیوی از نقشه‌ی خدا خارج می‌شوند.

در جلسه‌ی پیش گفتیم که شیطان از طریق چیزهایی که ما می‌توانیم لمس کنیم، عمل می‌کند. او از مار استفاده کرد که نماد دیدن و مشاهده است در حالی که خدا می‌گوید روانه شو. شاید در طول این مسیر از درک برخی رویدادها و وقایع عاجز بمانیم لیکن اگر نگاه و توجه ما به مقصد معطوف باشد، درمی‌یابیم که تمام آنها گذرا خواهند بود لیکن مقصد و مقصود باقی خواهد ماند تا ابدالابد. پس برای بقا و ماندگار شدن باید به مقصد برسیم.

کلام خدا در عبرانیان ۹:۱۱ می‌گوید: «پس بیرون آمد و نمی‌دانست به کجا می‌رود.» این در واقع همان دعای داود است که می‌گوید من را به سوی راه‌های جاودان خود هدایت کن؛ به سوی راه‌هایی که من نمی‌شناسم ولی تو می‌شناسی. تنها این راه تنگ است که ما را به سوی نقشه‌ی خدا و انتظام کمال زمان‌ها هدایت می‌کند.

در جلسه‌ی بعد کمی عمیق‌تر به این مسائل نگاه خواهیم کرد.

خداوند به شما برکت دهد.